

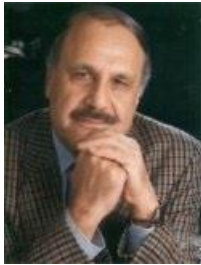


۲۰۱۵/۱۱/۳۰

م. نسیم اسپیر
ملک الشعراى افغان ها در هجرت

سنگسار!!!

فاجعهٔ تکان دهنده در ولایت غور، با محکمهٔ صحرائی و سنگسار غیر انسانی پیغله رخشانه که نهال آرزو هایش تازه شگوفان و به بالندگی رسیده بود، مرا وا داشت تا درد دل خود را در سروده ای



بگنجانم، متأسفانه حوادث ناگوار و پیهم دیگر در سراسر وطن از جمله سر بریدن هفت انسان، به شمول یک دخترک خرد سال، در زابل و گروگان گیری های مکرر و پایان نا پذیر در همان شاهراه، به درد ها افزوده و منظومه را شکل طنز گونه داد که اینک از نظر تان می گذرد:

دوستانی کز محبت، گل نثاربت می کنند
گر بگردد خوی شان، بر خر سوارت می کنند
عطر می پاشند در ظاهر به پیش مقدمت
لیک در باطن هزاران گند، بارت می کنند
عشق اگر ورزی به پاس باهمی و مردمی
شهرهٔ بازار در شهر و دیارت می کنند
خاک می پاشند در چشمت به نام دوستی
گر رسد از دست شان، مظلوم و خوارت می کنند
از محبت گاه می بوسند گاهی از عناد
کشتهٔ شمشیر تیز آبدارت می کنند
سخت می نازند بر قوم و تبار خویشان
صد اهانت بر سر قوم و تیارت می کنند
رسم مردماری گم گشته است از این سرزمین
تا به خود آئی به صد محنت دچارت می کنند
یک سر و گردن اگر بالا شدی از دیگران
دامنت را می درند و بی وقارت می کنند
بسکه گرم افتاده رسم فسق و بازار فساد
عشق اگر ورزی به جرمش سنگسارت می کنند
عشق ممنوع است اندر فصل و باب طالبان
گر قدم بیرون کنی از حد، به دارت می کنند

تار الفت تا نبندی با همه مردم (اسیر)

بر زمینت می زنند و تار و مارت می کنند

م. نسیم (اسیر) ۵ نومبر ۱۵م، فرانکفورت